

منتقل می‌سازد. صورت «بریزا دریش» که من شکل اصلی فرض می‌کنم باید نتیجه یک حدس غلط مؤلف روایت خواتینامک باشد که مأخذ سایر روایات است. شکل حقیقی باید «در بزددین» باشد یعنی همان دریست دین که در تلفظ ت بدل به د شده و «س» در اثر همسایگی «د» مبدل به «ز» گردیده است.

پس آیین مزدک همان طریقت دریست دین است که بوندوس پی‌افکنده بوده است. از این که بوندوس مانوی پس از ظاهر ساختن کیش جدید در رم به ایران آمده تا دین خود را رواج دهد می‌توان از قرائن تصور کرد که اصلاً ایرانی بوده است. نام بوندوس شباهت به یک اسم خاص ایرانی ندارد، ولی ممکن است لقبی باشد. یک کلمه پهلوی  $\text{wōdōs}$ ، یا  $\text{wōd}$  وجود داشته که یک فرهنگ نویس پارسی<sup>۱</sup> بونده، بوند ضبط کرده است و بی شک باید آن را بندگ (که رونویس کنندگان بنده نوشته‌اند) یا بندیک خواند زیرا که در خط پهلوی ضمه را به صورت «و» می‌نوشته‌اند. قاموس نویس بندگ یا بندیگ را که از بند مشتق شده چنین تفسیر می‌کند: «مردی ملایم و لایق و صبور، مردی متعادل و ستوده، مردی سخی (؟)»<sup>۲</sup> چون علاوه بر مورخان عرب که مأخذشان خواتینامک بوده، فهرست، که مأخذ دیگری نیز داشته است، شخص مقدم بر مزدک را مؤسس حقیقی آیین مزدکی می‌دانند، و چون اسم این شخص را در خواتینامک، زرتشت ضبط کرده که با زردشتگان یوشع ستون نشین، که معاصر مزدک بوده است، مطابقت می‌کند می‌توان تقریباً مسلم دانست که «بوندوس» یعنی «ستوده» و زرتشت هر دو یکی است و زرتشت (زرتشترا) که همنام پیغمبر مزدیستی بوده مؤسس آیین جدید است. پس این طریقت نوعی طریقت مانوی است که دو قرن قبل از مزدک به وسیله یک ایرانی به نام زرتشت پسر خرگان اهل پسا در رم

۱- رجوع شود به فرهنگ پهلویک چاپ هفتی یونکر (هایدلیبرگ، ۱۹۱۲) مقدمه، ص ۳.  
 ۲- معنی اولی این کلمه احتمالاً «کامل» است. بندگ غالباً در پهلوی به معنی «کامل، کاملاً، تمام» آمده است.

تاسیس گردیده. بنابراین بی دلیل نیست که نویسندگان روم شرقی (مالا لاس، تئوفانوس و پیروانشان کدرنوس<sup>۱</sup> و زونارس<sup>۲</sup> که شرح آئین جدید زمان قباد را می نویسند طرفداران مزدک را مانوی می خوانند.<sup>۳</sup>

از نوشته های مؤلفان عرب بر می آید که زرتشت نظریه پرداز بوده و شالوده آیین را ریخته است، ولی مزدک مرد عمل بود، «دین نور را میان مردمان پست نشر می داد» (طبری، ج. ۱) و سلف خود را تحت الشعاع قرار داد، و چون آیین نو هم در زمان او به آیین مزدک معروف شد بعدها چنین تصور رفت که مؤسس اولی مذهب هم مزدک نام داشته است. بنابراین به دو مزدک قائل شدند مزدک مهتر و مزدک کهتر (فهرست) پس روایات طبری و یعقوبی و نهایتاً، که زرتشت را معاصر مزدک فرض کرده اند، صحیح نیست؛ و ظاهراً قول مؤلف فهرست نیز این مطلب را تایید نمی کند.

و اما راجع به شخص مزدک اطلاعات بسیار مختصری در دست است. دیدیم که عقیده مورخان عرب، که او را اهل پسا می دانند، صحیح نیست، زیرا که پسا مسقط الراس زرتشت است نه مزدک. طبری ج که قطعاً ماخذ صحیحی در دست داشته، مزدک را اهل «المدرسه» می داند، آقای نولدکه به شناختن این محل موفق نمی شود و در طبری ص ۴۵۷ می گوید: «خالی از اهمیت نبود اگر می توانستیم بدانیم که او از ایران برخاسته است یا از عراق سامی نبار، که مرکز فرقه های عجیب بود»<sup>۴</sup>.

۱- کدرنوس، کنور گیوس، مورخ بیزانسی سده پنجم / یازدهم، که تاریخ عالم را از آغاز آفرینش تا سال ۴۵۸/۱۰۷۹ نوشته، اما وقایع سالهای ۱۹۰ تا ۴۵۸ را عیناً از تاریخ یونانس اسکولیتس. مورخ دیگر همان قرن برداشته است.

۲- زونارس، یونانی (به یونانی جدید، زونارس)، شکوفایی در سده ششم / دوازدهم، تاریخ نویس بیزانسی (روم شرقی) که تاریخی در ۱۸ کتاب نگاشته است.

۳- طبری گوید: خسرو مزدکیان و عده ای مانوی را بکشت. مراد از مانویان در حقیقت همان مزدکیان است.

۴- Es wäre von einiger Bedeutung. wenn wir ermitteln können, ob er aus dem eigentlichen Iran oder aus dem semitischen Iraq, der Heimat so mancher seltsamen Sekte .. stammte

شاید بتوان مندرنه را شهر ماذرایا واقع بر ساحل چپ دجله دانست که در محلی که فعلاً کوت العماره قرار دارد، یعنی درست در ایالت عراق، بر پا بوده است. این شهر تا قرن نهم میلادی هم مسکن نجبای ایرانی بود<sup>۱</sup>. بعلاوه اسم مزدک و اسم پدرش با مژد هر دو فارسی است؛ دینوری او را اهل استخر فارس می داند و به قول مؤلف تبصرة العوام که کتابش راجع به ادیان است و در ربع آخر قرن ششم / اوایل قرن سیزدهم نگاشته شده، و تاکنون منتشر نشده است مزدک تبریزی بوده<sup>۲</sup> است. جای تعجب نیست که تبریز یا استخر جانشین شهر غیر مشهوری که در قرانت اسم آن نیز جای تردید است شده باشد.

پس دریست دین، یعنی آیین بوندوس - زرتشت و مزدک، به منزله اصلاحی در دین مانی بود. مانند آیین اصلی از بحث در رابطه بین دو اصل قدیم، یعنی نور و ظلمت، شروع می کرد. فرق آن با اصل مانی این بود که معتقد بود تاریکی مانند روشنایی از روی اراده و قصد کار نمی کند بلکه رفتارش کورانه و از روی اتفاق است؛ بنابراین اختلاط نور و ظلمت، که نتیجه آن این عالم مادی است، چنان که مانی پنداشته، از روی نقشه و اراده نبوده بلکه بی اختیار انجام یافته است<sup>۳</sup>. پس

۱ - *The Lands of the Eastern Caliphate*. از لوسترنج، ص ۳۸. ترجمه فارسی: سرزمینهای خلافت شرقی، از محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۳۷، چاپ دوم ۱۳۶۰، ص ۴۰.

۲ - *Chrestomathie persane* (قطعات گزیده فارسی)، از Schefer، یکم، ص ۱۵۸.

۳ - مظهر بن طاهر مقدسی (اونار، جلد چهارم، ص ۲۲، (متن ص ۲۴) می گوید که به آیین ثوبون برخی معتقدند که هر دو اصل (نور و ظلمت) زنده و صاحب قوه میزه هستند، و بعضی می پندارند که فقط نور زنده و دانا است و ظلمت کور و نادان. این عقیده دوم را که شهرستانی به مزدکیان نسبت می دهد مقدسی متعلق به صابین می داند. به قول بیرونی (آثار الباقیه، چاپ زاخو، ص ۲۰۹) مانویان زمان او در بلاد اسلام پراکنده می زیستند جز در سمرقند که به اسم صابین یا صابینه زندگی می کردند. شاید بتوانیم چنین نتیجه بگیریم که قسمتی از مانویان که در حدود سال ۳۸۰/۶۰۰ میلادی در سمرقند می زیستند فرقه ای از مزدکیان بوده اند. ولی اصطلاح صابین که مؤلفان عرب ذکر کرده اند بسیار مبهم می باشد. (رجوع شود به مقاله «صابین» Jøhs, Pedersen، در «جلدی از مطالعات شرقی تقدیم به پروفیسور ا. گ براون»، کمبریج، ۱۹۲۲).

تفوق نور بر ظلمت در کیش مزدک بیشتر است تا در آیین مانی، و این مسأله باقول مالالاس مطابقت دارد که در قضیه بوندوئوس یزدان (نور) را بر اهریمن (ظلمت) چیره و غالب می‌سازد و بدین سبب فاتحان را شایسته احترام می‌داند. اما پیروزی یزدان کامل نیست زیرا که جهان مادی که از اختلاط دو اصل اساسی تشکیل شده است بر جای مانده و آرمان و مقصد نهایی از تحول و تطور عالم این است که ذرات نور را از ترکیب با تاریکی برهاند. در این نکته آیین مزدک پیرو آیین مانی است. مانی گفته است که در روشنایی پنج عنصر موجود است: آتش، باد، روشنایی، آتش و خاک<sup>۱</sup> مزدک سه عنصر بیشتر نمی‌شناسد: آب، آتش و خاک. اگر چه شهرستانی چنین چیزی متذکر نشده است ولی ماباید تصور کنیم که در تاریکی نیز سه عنصر موجود است. همچنان که پنج عنصر در نظریه مانی وجود دارد. و رهبر زشتی از آنها خارج شده، همچنان که رهبر نیکی از عناصر نور بیرون آمده است. رهبر نیکی خدای نور یا «پدر جلال و عظمت» یا «پادشاه بهشت نورانی» مذهب مانی بود. مزدک خدا را فرض می‌کرد که در عالم برین بر تختی جایگزین شده مانند پادشاه ایران در این دنیا. در برابر یزدان چهار نیرو است<sup>۲</sup> که به منزله چهار شخص بزرگ ایرانند و آن چهار عبارتند از: دریافت، هوش، یاد و شادمانی؛ تحت امر این چهار نیرو هفت وزیر و دوازده وجود روحانی<sup>۳</sup> است که شهرستانی نام آنها را برای ما یاد کرده است؛ همان طور که هفت سیاره آسمان در میان دایره صورتهای دوازده گانه منطلقه البروج می‌گردند، وزرای هفتگانه نیز در میان دایره دوازده وجود روحانی گردش می‌کنند. چهار نیرو در وجود انسان

۱- *Handschriften-Reste aus Turfan*، (باقی‌مانده‌های دست‌نوشته‌های تورفان)، نوشته ف. و. ک. مولر، دوم، ۹۹.

۲- به منزله درجات متون و کتب مانوی است؛ با چهار نیروی خدای روشنایی مقایسه شود.

۳- مقایسه شود با دوازده «شهر / دارفت» حکومتهای «ادوار مذهب مانی».

مخمرند و هفت و دوازده کار جهان را زیر سلطه خود دارند<sup>۱</sup>. بیان ترکیب عالم و علم به تشکیلات آن که شهرستانی بیان می کند به بعضی تأملات مرموز درباره حروف اسم باریتعالی خاتمه پیدا می کند. این تأملات در کلیه ادیان مشرق زمینی از عهد عتیق تا مذهب بابی این ایام دیده می شود.

شهرستانی راجع به معتقدات و اصول آیین مزدک شرحی نمی دهد. بدیهی است که این بیان شهرستانی که رهایی یافتن از اختلاط، همانند تشکیل جهان از اختلاط، بر حسب اتفاق و بی مداخله هیچ گونه اراده انجام خواهد گرفت قدری مختصر است. به هر حال انسان باید به این رهایی به وسیله اعمال خود یا تقوی کمک نماید. مآخذ ما بیشتر به تقوی، یا خودداری پرداخته اند. در کیش مانی، مانند مذهب مزدک، باید از هر چه علاقه روان به ماده را زیاد کند خودداری نمود. به این جهت است که خوردن گوشت حیوانات<sup>۲</sup> نزد مزدکیان حرام بود، بعلاوه در مورد غذا بعضی قواعد ریاضت را رعایت می نمودند<sup>۳</sup>. منع خوردن گوشت حیوانات موجب دیگری نیز دارد، و آن کشتن آنها است. زیرا که ریختن خون عملی است که با مجاهدت برای رهانیدن روان موافقت نمی تواند کرد<sup>۴</sup>. شهرستانی از زبان مزدک می گوید: «باید روان را کشت تا آن را از اختلاط با تاریکی نجات داد.» قطعاً مقصود این است که برای رهانیدن روان باید از شهوات و امیال جلوگیری کرد. مزدک می گفت باید از کینه و جنگ و نزاع و اختلافات خودداری نمود و چون نابرابری میان مردم را موجب این کشمکشها می دانست معتقد بود که باید مساوات برقرار گردد. در جامعه مانویان مؤمنان درجه اول را

۱- این گفته شهرستانی که: «الزام (یا مسئولیت) از آنها سلب شد» روشن نیست. آیا مقصود این بوده است که مسئولیت اعمال آنها بر عهده چهار نیرو بوده است؟

۲- بیرونی و ابن الاثیر می گویند که در مذهب مانی گوشت بر «برگزیدگان» حرام بود.  
۳- مقایسه شود با مندرجات پهلوی و ندیداد ۴ ص ۴۹. خوردن تخم مرغ، شیر، روغن و پنیر آزاد بود (ابن الاثیر).

۴- روایت عربی که دلبری نقل کرده است.

«برگزیدگان» می خواندند و این طبقه مجبور بودند که در سراسر زندگانی بی زن و مجرد باشند و فقط اجازه داشتند خوراک یک روز و لباس یک سال را مالک باشند. چون آیین مزدک نیز گرایش به ریاضت نظیر مذهب مانی داشت تصور می رود که برای روحانیان طبقه بالا قواعدی نظیر آنچه گفته شد وضع شده باشد. ولی اولیای کیش مزدک متوجه شدند که مردمان عادی نمی توانند از لذات دنیوی، یعنی دارا بودن خواسته دنیوی یا بهره ور شدن از زنان یا یک زن بخصوص که مورد عشق و علاقه آنها است، صرف نظر کنند. مگر وقتی که قادر باشند این میل را آزادانه اقماع کنند. از این سنخ افکار بود که نظریه اجتماعی آیین مزدک تولید گردید: خدا وسائل زندگی را بر روی زمین آفریده است تا همه برابر یکدیگر از آن برخوردار شوند. چون هر کس می خواهد بیش از برادرش بهره ور گردد در اثر خشونت و بدرفتاری عدم مساوات پیش آمده است؛ هیچ کس را در این دنیا بر خواسته و زن بیش از دیگری حقی نیست. پس باید از توانگران گرفت و به مستمندان داد تا برابری اصلی برقرار گردد. (ابن بطریق، طبری، ثعالبی، فردوسی)؛ زن و خواسته باید مانند آب و آتش و چراگاه بتساوی تقسیم گردد (شهرستانی) این اعمال خیریه را خدا اجری جزیل خواهد بخشید؛ به فرض این که اوامر صریح ربانی برای این اعمال نازل نشده باشد، کمک به نوع و دستگیری از مردمان کاری است که مقبول در گاه خدا واقع خواهد شد.<sup>۱</sup>

بسهولت می توان فهمید که چگونه دشمنان آیین مزدک را توأم با فسق و فجور و میل به شهوترانی معرفی کرده اند، در صورتی که باطن این طریقت طالب زهد و تقوی بوده است. خلاصه می توان گفت که زرتشت و مزدک با یک افکار اخلاقی و بشر دوستی اصلاحات اجتماعی را دست بکار شدند. انسان را به اجرای اعمال نیک موظف می دانستند. نه فقط خونریزی و کشتن را منع می کردند بلکه هر گونه تراحم را بد می دانستند و برای مهمان نوازی واجب می دانستند که میزبان هیچ چیز

را از مهمان، از هر ملت و قوم که باشد، دریغ ننماید (فهرست)؛ با دشمنان باید با رفق و مدارا رفتار کرد<sup>۱</sup>

مزدک چگونه با پادشاه مربوط شد؟ اطلاعات صحیحی در این مورد در دست نیست. داستان ثعالبی و فردوسی، بخصوص در جزئیات، به افسانه شبیه است اما ممکن است مطلبی که هر دو به آن اشاره کرده و آشنایی را وجود قحط و غلا<sup>۲</sup> دانسته‌اند از جنبه تاریخی مقرون به صحت باشد: نکبت و بدبختی منتج از این قحط و غلا، که توزیع نامتصفانه دارایی در آن جامعه ایرانی را که همه قدرت، بی‌استثنا، در دست اشراف بود، بارزتر ساخته، و مردم را جسور کرده و شاه را به اصلاحات جسورانه واداشته باشد. به هر حال قباد طرفدار آیین مزدک شد و برطبق آن رفتار کرد. به جز یوشع تمام مآخذ معاصر یا بعدی تصریح می‌کنند که این پادشاه قواعدی برای اشتراک زنان وضع کرد. یوشع می‌گوید که قباد مذهب زرتشتگان را برقرار ساخت که مشترک بودن زنان را لازم می‌شمرد؛ و این دو با هم فرق دارند. قباد در این مورد چه اوامری صادر کرده و چه قواعدی وضع نموده؟ هیچ مآخذی دلالت بر این نمی‌کند که ازدواج را منع کرده باشد و اگر هم چنین خیالی داشت اجرای آن نامقدور بود. ممکن است به وسیله قوانین نوعی ازدواج آزادتری مرسوم کرده باشد. این کار نیز فقط به منزله توسعه قوانینی است که در مجموعه قوانین ساسانی وجود داشته است. به موجب این مجموعه هر مردی حق داشت که زوجه یا یکی از زوجات، حتی مقدم‌ترین زنهای، خود را به مرد دیگری که بی‌آن

۱ - روایت عربی طبری، بنگرید به ص ۸۲ این کتاب. مظهر مقدسی در ذکر احوال خرمیه که شعبه‌ای از مزدک به بوده‌اند، می‌نویسد (بنگرید به صفحه ۸۶ این کتاب): «از ریختن خون بدقت خودداری می‌کنند، جز موقعی که علم طغیان برافرازند... بسیار به نطافت و طهارت مقیدند و میل دارند که به وسیله ملایمت و نکوکاری با مردم دیگر درآمیزند. اشتراک زنان را با رضایت خود آنان جایز می‌دانند» (چاپ هوارت، جلد ۴، ص ۲۹-۲۸، متن ص ۳۱-۳۰).

۲ - قول ابن بطریق که این واقعه را در سال دهم پادشاهی قباد می‌داند. بر خطا است، چه قباد وقتی که از پادشاهی خلع شد از هشت سال بیشتر جهاننداری نکرده بود.

که تقصیر خودش باشد مبتلا به فقر و احتیاج شده باشد و گذار نماید تا از کار او استفاده کند در این کار رضایت زن شرط نبود؛ اطفالی که از این زن در زناشویی ثانوی متولد می شدند متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می شدند. اگر مردی به همسر خود می گفت: «از این به بعد آزاد هستی» او را از خود نمی راند بلکه او را در انتخاب شوهر دیگری مجاز می کرد.<sup>۱</sup>

از طرفی بسیار قابل ملاحظه است که هیچ یک از نویسندگان زمان قباد از قوانینی که این پادشاه درباره مشترک بودن اموال و ائانه وضع کرده است سخن نرانده است. خوانائنامک مختصر اشاره ای کرده و شاید مطالبش تا حدی حقیقت داشته باشد؛ ولی اقدامات شاهانه آن قدرها مهم نبوده که دقت نویسندگان رومی و سریانی را جلب نماید. شاید فقط مالیاتهایی بر اغنیا بسته باشد تا از عواید آن تخفیفی در عسرت بیچارگان بدهد، یا اقداماتی نظیر آن کرده باشد. معلوم نیست چرا پادشاه ایران طرفدار مزدکیها شده است. این مسأله مورد بحث مورخان مشرقی قرار گرفته است، بعضی معتقدند که این تغییر آیین از روی ایمان قلبی بوده و برخی آن را ظاهری یا ناشی از ترس می دانند. آقای نولدکه (طبری، ص ۱۴۲-۱۴۳، حاشیه ۳ و صفحه ۴۶۱) اشاره به قوت اراده و شهامت این پادشاه می کند که دوبار با موانع بی شمار و اشکالات طلاق فرسا خود را به تخت و تاج رسانید و حکومت امپراتوری روم شرقی را مرعوب و متزلزل کرد. این خاورشناس نامی چنین نتیجه می گیرد که قباد فقط با مزدکیان متحد شد تا اشراف و نجبا را در هم بشکند. «اتحاد قباد را با فرقه مزدکیان به نحو دیگری نمی توان توجیه کرد، مگر این که بگوییم می خواست طبقه اعیان را با آن غرور خاندان و اتحاد خانوادگی و ثروت که داشتند درهم شکند. همچنین قدرت همدستان آنان، یعنی روحانیان، را

۱- بارتولومه، *Zum Sasanidischen Recht* (درباره حقوق دوره ساسانی ج. یکم، ص ۲۹) Über ein sasanidischen Rechtbuch (درباره یک کتاب حقوق دوره ساسانی) ص ۸، ۵ و بعد؛ *Die Frau im sasanidischen Recht* («زن در حقوق ساسانی»)، ص ۱۵.



هم با ترویج تعالیم ساده، مزدکی متزلزل ساخت».

نظریه آقای نولد که مقبولیت عام یافت<sup>۱</sup>؛ من خود در کتاب «شاهنشاهی ساسانیان» (ص ۸۲-۸۳) از آن پیروی کرده‌ام با این همه، پس از مطالعه جدیدی در مآخذ، این نظریه دیگر برای من کافی و مقنع نیست.

صفتی را که مورخان عرب و ایرانی برای قباد قائلند، هم در اصل و هم در طرز بیان، چندان با یکدیگر متفاوتند که نمی‌توان آنها را به خواندنیانک منسوب دانست، بلکه با نظرهای شخصی مولفانی است که آثارشان در دسترس ما است، یا عقاید شخصی راویان عرب خواندنیانک که دنباله‌دار آن مورخان هستند. ولی هیچ یک از منابعی که در ایام پادشاهی قباد، یا کمی بعد از آن، نوشته شده قباد را صاحب اخلاقی فاسد نمی‌شناساند، نه پرو کوپ که قباد را با دیده تحسین می‌نگرد، نه آگانیاس که نسبت به او مهری ندارد، و نه بوشع ستون نشین که از او منزجر و متنفر است. بعلاوه، در مآخذ اشارات پراکنده بسیاری است که تبدیل آیین قباد را از روی عقیده و صدق نشان می‌دهد. حمزه می‌گوید: «شاهنشاهی او بر باد رفت زیرا که در اندیشه‌زندگانی آینده بود.» داستان ثعالبی و فردوسی مبنی بر مذاکره قباد و مزدک در زمان قحط و غلا هر قدر آمیخته به افسانه باشد، باز این فکر را برمی‌انگیزد که اقدامات قباد بر اثر اندرزهای مزدک در غم مردم بیچاره و مستمند بوده است. این همان جنبه رحیم و مروتی است که قباد را به اصلاح و تغییر میزان و نوع مالیات، که در زمان پسرش به انجام رسید، وادار ساخت. عقیده قدیمی و خصمانه اعراب، که از توصیفهای مقدسی از شاه می‌تراود، قباد را به سبب زندیق بودن بسیار ملایم و متنفر از خونریزی معرفی می‌کند، به حدی که با دشمنان خود به رفق و مدارا رفتار می‌کرد. بدیهی است که این ترس و تنفر از

۱ - بنگرید به «تاریخ ادبی ایران»، نوشته ا.گ. براون، یکم، ص ۷۱: Die Mazdakiten  
[مزدکیان (چاپ جداگانه از مقاله مندرج در «شرق جدید» جلد ششم شماره ۱)، ص ۶، نوشته ا.گ. فون وزندونک.]

خونریزی را نباید جدی تلقی کرد. پادشاهی که بخش بزرگی از زندگانی را به جنگ و جدال گذرانده است و در عین حال می‌بایست با عده‌ی زیادی از اشراف و نجبای نیرومند و گستاخ مبارزه کند آن‌طور هم از خونریزی منجر نمی‌توانست بود. اما با وجود وحشیگریهایی که مستلزم جنگهای آن زمان بود قباد علانمی از عاطفه و انسانیت نشان می‌داد.

یوشع خونریزی قباد را پس از گشودن آمد «مهیب» توصیف می‌کند؛ ولی به هنگام مطالعه این گزارش دو چیز را باید در نظر داشت: یکی جنون جنگ، و دیگر تعصب مذهبی مسیحیانی که همواره سعی می‌کردند اعمال رقیبان نامسیحی خود را مبتذل و پست نمایش دهند. پرو کوپ می‌گوید که ایرانیان چون به شهر درآمدند کشتاری بزرگ کردند، کشیش نصراتی پیری به حضور قباد رسید و گفت که کشتن اسیران شایسته پادشاهان نیست. قباد که هنوز در خشم بود گفت «چه باعث شد که شما در برابر من ایستادگی و مقاومت کنید؟» کشیش جواب داد: «اراده خدا بر آن بود که آمد نه با تصمیم ما، بلکه با دلیری تو به دست تو افتد». سپس قباد فرمان داد تا از خونریزی دست بردارند ولی اموال را به یغما برند و کسانی را که زنده مانده‌اند به بردگی گیرند و بخصوص بزرگان شهر را جزو خدمه او قرار دهند. بعد چون با سپاه خود و اسیران به ایران رفت از خود «عظوفتی شاهانه» نشان داد و همه اسیران را مرخص کرد تا به خانه و کاشانه خود باز گردند. نه گلونس [glones] فرمانده لشکریان ایرانی که قباد در آمد گذاشت، و نه شخص قباد، خود را به ویران کردن یکی از بناهای شهر یا خارج شهر مجاز ندانست. چنین بر می‌آید که قباد با برادر خود جاماسب با عظوفتی رفتار کرد که با آداب و اطوار مرسوم در دربار ایران مغایر بود. خلاصه، من تصور می‌کنم که بتوان ادعا کرد که قباد احکام اخلاقی آیین مزدک را موبه مو اجرا نمی‌کرد، همچنان که کونستانتین بزرگ کاملاً پیرو احکام مسیح نبود؛ ولی آیین مزدک اثر نوع پروری و عاطفه‌ای در اخلاق شاهنشاه ایران گذاشته بود.

www.golshan.com

از طرفی باید پنداشت که قوانین اجتماعی که قباد در دوره اول پادشاهی خود وضع کرد اثری در روابط خانوادگی اشراف نداشته است. چون اگر در این دوره شوریده‌گی‌های بزرگی در کارهای اجتماعی پدید آمده بود برای جاماسب، که اقتدار زیادی نداشت، تولید دشواری‌هایی می‌کرد که اخبار و آثاری از آن در منابع و مآخذ ما پیدا می‌شد؛ ولی نه مورخان معاصر آن پادشاه و نه مورخان ایرانی و عرب از کشمکشهای اجتماعی یا مجاهدت دولت برای سرکوبی شورشیان سخنی نرانده‌اند.

رفع ملغیان‌ها و خود سریهائی که بر اثر فاجعه شکست فیروز و بی‌حالی بلاش در کشور پدید آمده بود در دوره اول پادشاهی قباد ادامه یافت. این که یوشع مدعی است که قباد، این پادشاه مرتد، ارمنیان را به سبب نپرستیدن آتش سخت گوشمالی داده است چندان محتمل نیست. ولیکن پیغام صلحی که گشنسب داد با ارمنیان سرکش بسته بود برای به پایان رسانیدن این جنگ در عین حال مذهبی و سیاسی مناسب نبود؛ چون نه فقط به ارمنیان اجازه داده شده بود که آیین خود را حفظ کنند بلکه یکی از مواد عهدنامه پرستش مزدیسنا را در ارمنستان منع کرده بود و آتشکده‌ها بایستی در آن سرزمین نابود گردند. دشمنیها از سر گرفته شده بود و ارمنیان سپاهیان قباد را در هم شکسته بودند. کادشها<sup>۱</sup> و تموریها که مردمانی کوهستانی بودند سرکشی آغاز کردند و اعراب به داخل ایران تاخت و تاز نمودند. این اعراب قطعاً از اقوامی بودند که پادشاه حیره که نسبت به شاهنشاه وفادار بود نتوانسته بود مخدول و مطیع نماید. قباد از امپراتور روم شرقی برای دفاع دربند قفقاز در مقابل اقوام وحشی کمک خرج خواست این دربند سابقاً متنازع فیه بین ایران و روم بود<sup>۲</sup> امپراتور در ازای کمک خرج تقاضا نمود که شهر

۱- کادش در ناحیه سنجار و نصیبین گویا قومی از هپتالیان بوده‌اند (رجوع شود به نولدکه ZDMG، ص ۱۵۷؛ (و ایرانشهر مارکورت، ص ۷۷).

۲- بنگرید به ایرانشهر مارکورت ص ۹۵ و بعد.

جنگی نصیبین باو واگذار شود ولی قباد این شرط را نپذیرفت<sup>۱</sup>.

احوال بدین منوال بود که جمعی از روحانیان معتبر زرتشتی که مخالف هر چه آیین مانوی داشت بودند، و گروهی از اشراف که جانب زرمهر داشتند و به شاه کینه می‌ورزیدند شورش کردند و قباد را از تخت به زیر آوردند. بزرگترین دشمن شاه کنارنگ<sup>۲</sup> نخویر<sup>۳</sup> گشنسب داد بود که سابقاً در معاهده با ارمنیان طرف اعتماد زرمهر بود.

عقیده یوشع در این که قباد از توطئه بزرگان آگاه شد و به کشور هپتالیان گریخت بر خطا است؛ سایر مآخذ متفقند که پادشاه مخلوع و محبوس گردید<sup>۴</sup>. گفته‌های مورخان روم شرقی مبنی بر خلع قباد در نتیجه نارضامندی عمومی که به عقیده پروکوپ کوزپ بر اثر قوانین انقلابی مردمان طبقه پست شورش کردند، و به قول آگاتیاس «همه انقلاب کردند»، گویا از این نظر صحیح باشد که قضایا در طبقات اشراف و روحانیان بزرگ شروع شد و به مردمانی که زیر سلطه مادی نجبا یا تحت نفوذ مذهبی مؤیدان بودند سرایت کرد. بعلاوه این شورش شامل تمام نجبا نبود و قباد اقلاد در این طبقه یک هواخواه باوفا و با حرارت داشت، یعنی سیاوش که ظاهراً در آن زمان مردی جوان بوده است. توطئه کنندگان جاماسب برادر قباد را به سلطنت برداشتند<sup>۵</sup> و نجبا در تحت ریاست پادشاه نو شورائی تشکیل دادند تا

۱- یوشع ستون نشین.

۲- راجع به منصب عالی کنارنگ رجوع شود به کتاب «شاهنشاهی ساسانیان» مصنف ص ۲۷. در منابع فارسی کنارنگ به معنی فرمانده در ناحیه مرزی یا مرزبان است.

۳- این لقب را شاید بتوان با لقب دوک مطابق دانست (رجوع شود به کتاب «شاهنشاهی ساسانیان» ص ۱۱۳ با. (توضیح مترجم: نخویرگان عنوان مرزبان ایرانی حیره بوده است. در تاریخ ایران کیسریج نسخه انگلیسی، چاپ سوم، بخش ۲، ص ۱۴۵۲، همین معنی آمده است).

۴- آگاتیاس این کار را در سال یازدهم پادشاهی قباد می‌داند ولی این طور نیست، زیرا که این واقعه به سال ۱۲۶ ق/ ۴۹۶ اتفاق افتاد، قباد ۱۱ سال پس از تاجگذاری نوبت او را در روم به پادشاهی رسید (نولد که ط، ص ۴۲۷).

۵- پروکوپ او را بلاش می‌خواند یعنی او را با سلف قباد اشتباه می‌کند و گویا این امر در اثر شباهت اخلاق و سرنوشت دو پادشاه است.

سرنوشت قباد را تعیین کنند. نخویر گشنسب داد، کنارنگ و حاکم نظامی سرحد هپتالیان، معتقد بود که باید پادشاه مخلوع را کشت ولی اکثریت این عقیده را نپذیرفتد و برای پادشاه مخلوع کیفر خفیفتری می‌خواستند (پروکوپ) و قباد را به زندان افکندند. موجبی برای تردید در این قول پروکوپ نیست که قباد را قلعه انوشبرد (قلعه فراموشی) که گلگرد نیز خوانده می‌شد و در نزدیک گندی شاپور در شوش واقع بود، محبوس کردند. مورخان ارمنی نیز نام این قلعه را می‌برند و آن را زندان محبوسان و الانژاد و صاحب مقام می‌دانند.<sup>۱</sup>

قباد زمانی دراز در زندان نماند و به دستگیری سیاوش برهید. داستان حیلۀ زن یا خواهر قباد در فرار او شبیه به افسانه است. اگر این فرض صحیح باشد، این افسانه کمی بعد از این واقعه اختراع شده زیرا که پروکوپ نیز آن را در کتاب خود آورده است.<sup>۲</sup> سیاوش به همراه قباد فرار کرد.<sup>۳</sup>

قباد به دربار پادشاه یاخاقان هپتالیان رفت؛ خاقان او را مانند دوستی قدیمی پذیرفت و دختر خویش را که از دخت فیروز داشت، یعنی خواهرزاده قباد بود، به

۱ - فاوستوس بیزانسی؛ لانگلو، مجموعه مورخان ارمنی، یکم، ص ۸۵.

۲ - رهایی قباد به دستگیری دوستی باوفا در کتاب پروکوپ و مولفات جمیع مورخان ایرانی و عرب که مأخوذ از خداینامه است دیده می‌شود جز در روایت دسته اول. در خداینامه زرمهر جای سیاوش را گرفته است، پروکوپ و جمله مورخان منسوب به روایات دسته اول و سوم داستان حیلۀ زنی را که فرمانده قلعه را فریفته جمال خود کرد و قباد را برهائید ضبط کرده‌اند. پروکوپ می‌گوید که زن قباد به زندان رفت، قباد جامه او پوشید و از محبس بگریخت. روایات ایرانی و عربی برآنند که خواهر قباد به زندان رفت، برادر را در گلیمی پیچیده و به عنوان این که شب فرش از خون حیض او آلوده شده است آن را بر دوش گرفت و از زندان بیرون برد. ممکن است تصور نمود که زن هم خواهر و هم زوجه پادشاه بوده زیرا که در زمان قباد ازدواج با محارم مرسوم بود، حتی در مذهب زرتشت عملی ناروا شمرده نمی‌شد. دینوری و نهایت پس از خروج قباد از زندان او را به وسیله دوستی رهایی می‌بخشند؛ آگاتیاس فقط می‌گوید که قباد از زندان گریخت. پس می‌توانیم تصور کنیم که داستان حیلۀ زن در یادداشت‌های تاریخی ایرانی که در دسترس آگاتیاس بوده وجود نداشته است.

۳ - پروکوپ؛ خداینامه.

وی داد<sup>۱</sup>. بفرجام پدر زن لشگری در اختیار داماد خود گذاشت و او نیز بر عهده گرفت که اگر به تخت و تاج دست یابد سالیانه خراجی به خاقان بپردازد. در ۱۲۴ یا ۱۲۳ ق/هـ/ ۴۹۸ یا ۴۹۹ قباد بی مزاحمتی پادشاهی را به دست آورد<sup>۲</sup>. کلیه مآخذ دربارهٔ حوادث دورهٔ پادشاهی جاماسب خاموشی گزیده‌اند؛ شورش ارمینان و اغتشاشات دیگری که قبلاً شروع شده بود بعد از سقوط جاماسب به پایان رسید. این پادشاه که لقب مهربان و عادل یافته بود چندان قدرت و فعالیت به خرج نداد و چون مدافعان غیرتمندی نداشت بهتر آن دانست که به طیب خاطر به نفع برادرش استعفا دهد.

مندرجات مآخذ در مورد سرنوشت جاماسب به طور عجیبی متفاوت است. فقط مؤلف بسیار کم‌اهمیتی (الیاس نصیبینی) بارهه برایوس (ابن العبری) در تاریخ کلیسایی جلد ۲، ص ۸۰<sup>۳</sup> می‌گوید که قباد جاماسب را کشت. پروکوپ معتقد است که کسی که بین دو دورهٔ پادشاهی قباد سلطنت کرد کور گردید، و نام او را بلاش می‌نویسد؛ در صورتی که کسی که از چشم محروم گردید بلاش حقیقی سلف قباد بوده است، مؤلفان عرب دسته‌اول در این موضوع اظهار عقیده نمی‌کنند؛

۱- یوشع، پروکوپ، آگاتپاس. این مطلب منشأ افسانه‌ای است که در کلیهٔ مآخذ ماخوذ از خواندنیامک دیده می‌شود. قباد در حین فرار در یکی از دهات ایران که محلش مورد اختلاف مورخان است دختر جوانی را تزویج کرد، ولی او را در وطن خود گذاشت و فرار را ادامه داد. در بازگشت به ایران همسر خود را دید پسری آورده، که همان خسرو انوشیروان است. و چون دانست زن از نژادی والا است او و فرزندش را با خود به پایتخت آورد. بعضی مورخان ایرانی و عرب (روایت دسته دوم و چهارم) فرار قباد به سرزمین هپتالیان (با ترکان) را در زمان پادشاهی بلاش می‌نویسد. همین شباهت در شرح سلطنت بلاش و جاماسب است که برای پروکوپ تولید اشتباه کرده و مورخان مشرق را نیز در بیان حقیقت دچار اشتباه نموده است. مثلاً نمایندگان دسته دوم داستان عشق قباد را در زمان بلاش می‌دانند. مورخان دسته چهارم که برای قباد دو فرار قائلند (یکی در زمان بلاش، که نزد ترکان گریخت، و دیگری به هنگام پادشاهی جاماسب، که به هپتالیان پناهنده شد) معاشقهٔ قباد را در محل اصلی حفظ کرده‌اند.

۲- یوشع پروکوپ، آگاتپاس، خواندنیامک، در مورد تاریخ آن رجوع شود به تولد که طبری ص ۴۲۶.

www.golshan.com

مورخان دسته دوم می نویسند که جاماسب نفی بلد شد؛ نویسندگان دسته های سوم و چهارم با آگاتیاس، که مأخذ صحیحی است، همعقیده هستند و معتقدند که قباد جاماسب را بخشید. به عقیده من همین اختلاف مأخذ دلیل آن است که قباد از عادت مرسوم دربار ساسانیان که مدعی مغلوب را مقتول یا نابینا می ساختند عدول کرده بوده است. پس می توان روایت آگاتیاس را پذیرفت و قبول کرد که قباد در برابر برادرش جوانمردی فوق العاده کرده است. اگر چه عقیده بعضی مورخان عرب مبنی بر این که قباد تصمیم گرفته بود دیگر از مذهب مزدک هواداری ننماید<sup>۱</sup> تا حدی سخیف است، ولی احتمال می رود که پادشاه مصمم شده باشد بعدها با مزدکیان از روی احتیاط مراوده داشته باشد.

یوشع در کتاب خود، که بی طرفانه نوشته نشده، معتقد است که قباد بزرگانی را که موجب عزل او شده بودند بکشت؛ ولی بدیهی است که قباد نتوانسته است به این سهولت خود را از دست اشراف مقتدر رهایی بخشد. روایت مورخان عرب، دسته های سوم و چهارم، مبنی بر آن که قباد همه را بخشید به حقیقت نزدیکتر است. فقط کسانی را که از خصومتشان بیم داشته به قتل رسانیده است.

کنارنگ گشنسب داد که فتوی قتل شاه مخلوع را داده بود ظاهراً به سزای خود رسید؛ منصب کنارنگی به آذر گنبد که از خاندان گشنسب داد بود داده شد؛<sup>۲</sup> سیاوش به پاس خدمات خود درجه ارتشتارانسالاری، یعنی فرماندهی کل قوا، و

۱- دینوری؛ مؤلف نهایت.

۲- گفته های پرژکوپ را نباید به طور طبیعی تاریخی و صحیح دانست؛ می گوید: قباد که وعده داده بود پس از عبور از سرحد ایران اولین کسی را که با او بیعت کند منصب کنارنگی خواهد داد فراموش کرده بود که این منصب خاص خاندانی است و نباید جز افراد آن به دیگری داده شود، خوشبختانه، اولین کسی که با پادشاه بیعت کرد آذر گنبد از همان خاندان بود که می توانست منصب کنارنگی داشته باشد. در حقیقت هفت منصب مخصوص هفت خاندان بود و یکی از آنها کنارنگی بود سایر مناصب نیز خاص بزرگان بود ولی موروثی نبود.